سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 24

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْـحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ و دَهرَ الداهِرينَ.

(وَ إِنَّهُ في‏ أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ) [1]

اگر دریاها مرکب شوند و درخت‌ها همه قلم شوند و جن و انس هم نویسنده تیزدست تندنویس شوند و بخواهند فضائل و مناقب حضرت مولا امیرالمومنین علی بن ابیطالب7 را احصا کنند، نمی‌توانند، اگر از اول دنیا تا آخر دنیا، جن و انس تمام روییدنی‌های قلم کنند، تمام مایعات دنیا را مرکب کنند و بخواهند احصا کنند و بشمارند فضائل علی7 را نمی‌توانند. (قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَدا) [2] . کلمه الله العلیا که اگر دریاها مداد شوند نمی‌توانند حدود و شئون آن کلمه را احصا کنند، وجود مقدس امیرالمومنین است، ما هم نمی‌توانیم مناقب آن حضرت را آن‌طوری‌که هست عرض کنیم، گرچه به قدر نمی از یم هم بیشتر بلد نیستیم، بزرگان ما، بنده که قابل نیستم. ولی افق فهم اکثریت مردم پایین‌تر از این است که بتوانند میل کنند که علی7 کیست.

دیشب در همین منبر عرض کردم که بی‌خود نیست که مدعی الوهیت او می‌شوند، «تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها» . چرا در مورد دیگران کسی مدعی الوهیت نشده است، پیغمبر اصحاب خیلی داشت، تنها علی7 که نبود، در مورد هیچ‌یک از اصحاب علی7 مدعی الوهیت نشده‌اند غیر از امیرالمومنین علی7 با آن همه دشمن‌هایی که داشت، آخر یک چیزهایی بوده است.

در مورد دیگران حتی مدعی ولایت هم نشده‌اند، مدعی امامت هم نشده‌اند، چیزی نداشتند، معطل نشوید.

یک حدیث شروع کنم و از همین حدیث ببینم تا آن‌جا که مقتضی است و خدا به زبانم جاری می‌کند، راست می‌گویم در این مرحله بنده جلوی زبانم را می‌کشم و ترمز می‌کنم، به عقب می‌زنم، چون می‌ترسم که یک خورده جلو رفت بعضی مغزها تکان بخورد.

یک روزی پیغمبر بالا منبر بودند. این حدیث را «ابن ابی جمهور احسائی» در کتاب «مُجلی» می‌نویسد، «ابن ابی جمهور» از اشخاصی است که ثقه و مورد اعتماد است و علامه مجلسی رضوان الله علیه و دیگران از او احادیث نقل می‌کنند، خیلی هم ملا است، این کتاب «مُجلی» هم کتاب علمی بسیار خوبی است.

یک روزی پیغمبر بعد از نماز صبح بالای منبر بودند، پیغمبر هم نماز می‌خواندند و هم منبر می‌رفتند و موعظه می‌کردند، هم پیش‌نماز بودند و هم واعظ بودند، نماز بدون وعظ هم خیلی نتیجه زیاد فراوان ندارد، نتیجه دارد و خیلی هم خوب است اما چرب‌تر اگر بخواهند بکنند بعد از نماز جماعت یک موعظه‌ای هم باشد، یا خود امام منبر برود یا یک نفر دیگری. بعد از نماز حضرت منبر رفته بودند و اصحاب هم نشسته بودند، در این بین دیدند که یک هیولای عجیب و غریب، ابوالهول، از در مسجد آمد، چیزی مثل چنار قد کشیده‌ای دارد و پهن است و چشم‌هایش مثل کاسه زیت می‌درخشد، یک قیافه خیلی هولناک مهیب ترساننده‌ای دارد، از در مسجد آمد، از جنس و سنخ ما نیست، یک چیز درشتی از این در با زحمت می‌آید، صورتش هم گرفته است و چشم‌هایش هم قرمز است، لب و دهان مخصوصی دارد و خلاصه به هیکل او که نگاه می‌کردند می‌ترسیدند، بدون سلام و کلام و بدون انسانیتی آمد و پای منبر پیامبر رفت و با پیامبر شروع صحبت کرد، در همین حال پیامبر دیدند که او می‌لرزد و حال او عوض شد، ترس او را برداشته است، دائم خودش را به پناه منبر پیامبر می‌آورد و دارد لاغر و باریک می‌شود، رنگ او عوض می‌شود، رعب او را گرفته است، لرز به بدن او افتاده است، پیغمبر تعجب کردند، اشخاصی هم که نشسته بودند تعجب کردند، هیولا به این بزرگی ترسیده و خودش را به کنار منبر پیامبر می‌کشد و باریک و کوتاه می‌شود.

پیغمبر فرمودند: چه شده است؟ چه خبرت است؟ گفت: آن‌جا را نگاه کنید. وقتی نگاه کردند، دیدند از در مسجد امیرالمومنین7 وارد شد، او چشمش به امیرالمومنین7 افتاده است و زهره‌اش آب شده

است، لرزش برداشته و ترسش برداشته است و به پناه منبر پیامبر رفته است و خودش را به منبر می‌چسباند.

پیامبر فرمودند: وحشت نکن چیزی نیست، پسر عم خود ما است، چرا از این می‌ترسی؟

گفت: یا رسول الله من قصه‌ای با او دارم، در عهد حضرت سلیمان یا جلوتر، من و چند تا از نمرودها، جن‌های طاغی یاغی،

اولا آقایان بدانید جن در دنیا است، خیلی گوش به حرف‌های بی‌پر و پاچه این حکما و عرفا ندهید، در صد تا، نود و نه تا از این عرفا و حکما خبط ؟؟؟ 9:50 کرده‌اند، به غلط رفته‌اند که منکر جن شده‌اند، منکر ملک هم شده‌اند، ملک را قوه عقلیه می‌دانند، جن را عبارت از قوه خیالیه می‌دانند، و من را در این باب حرف به اندازه ده تا منبر است که اگر بخواهم مفصل و مبسوط، مبدا خلقت آن‌ها، آیات و روایات، قصص و حکایات، بگویم.

اجمالا بدانید همین‌طوری‌که ما موجوداتی جنبنده هستیم دارای عقل و شعور و قدرت و اختیار و مکلف به تکالیف، یک عده موجوداتی هستند که جنس آن‌ها از آتش است، ما از خاک هستیم، لهذا میل به زمین هم می‌کنیم، جاذبه زمین ما را می‌کشد، آن‌ها از آتش هستند، دائما هم در پرش هستند، آن‌ها مثل نور چراغ لطیف هستند، این نور چراغ از داخل شیشه رد می‌شود، از منافذ دیوار رد می‌شود، آن‌ها هم رد می‌شوند، گاهی هم متغلظ می‌شوند، غلیظ می‌شوند، غلیظ شدن لطیف سهل است، لطیف شدن غلیظ دشوار است، و الا غلیظ هم می‌تواند خودش را لطیف بکند. علی بن ابیطالب7 که سهل است، نوکرهای او این کار را کردند، ولی ذشوار است، اما غلیظ شدن لطیف دشوار نیست، یک مقدار از اعراض به خودش می‌گیرد و غلیظ می‌شود.

جن یک جسم لطیف ناری است، از آتش است، گاهی غلیظ می‌شود، به صورت ما در می‌آید، گاهی به صورت حیوانات مختلفه در می‌آید، و این‌ها هم طوائف و فرقی دارند، دین دارند، آئین دارند، شرع و مذهب دارند، الان هم پیغمبر آن‌ها پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله9 است، این پیغمبر هم مبعوث به انس است و هم مبعوث به جن است، هم مبعوث به ملک است، یک شب بالای همین منبر به این مطلب اشاره کردم، البته با ما، به صورت ما است و با آن‌ها هم به سنخ خود آن‌ها می‌شود و برانگیخته بر آن‌ها است، این‌ها موافق دارند و مخالف، مومن دارند و فاسق، مومنین آن‌ها مانند مومنین شما، نمازخوان و عبادت کن و بی‌آزار، فساق و فجار آن‌ها لاابالی و آزاردهنده بشر هستند.

یک نکته اینجا بگویم و لو اینکه خیال نمی‌کنم در این شهر آمده باشد اما در مغز بعضی جوان‌ها هست، این هیپنوتیزم و اسپرتیزم که آقایان دارند، این خواب مغناطیسی که دارند ارواح را حاضر می‌کنند بوسیله میزهای گرد و میزهای حرکت‌کننده، یا بوسیله وسیطها و مدیوم‌هایشان، این ارواح همین جن‌ها هستند. همین‌ها می‌آیند، روح پدر شما نمی‌آید، روح شیخ مرتضی انصاری نمی‌آید، این بزغاله‌های شلغم کوچک‌تر از این هستند که روح شیخ مرتضی انصاری بیاید.

همین جن‌های دور و بر هستند که اغلب آن‌ها لاابالی و بدکاره و فضول هستند، این‌ها برای خراب کردن ما می‌آیند، اصلا لاابالی‌های آن‌ها خوششان می‌آید از اینکه ما را به انواع و اقسام، اغوا و اذیت کنند.

خود بنده یک زمانی قبل از اذان صبح بلند می‌شدم و ناچار بودم وضو بگیرم، یک مقدار دعا و ثنایی داشتم و بخوانم، این صحبت 40 سال قبل است، هوا سرد بود و من می‌آمدم لب چاه آب که آب از چاه بکشم، آب آن گرم بود، وضو بگیرم و بعد مشغول نماز و دعا بشوم، این بی‌پیرها سر به سر ما می‌گذاشتند، سطل آب را که یک من یا یک من و نیم بیشتر آب نمی‌گرفت، به قدر پنج من سنگینش می‌کردند، من با زحمت این را بالا می‌کشیدم، به محض اینکه لب چاه که می‌رسید، کانّ دو نفر این سطل آب را می‌گیرند، درست وارونه‌اش می‌کنند که حتی یک مثقال آب هم نمی‌ماند، تمام را تو چاه می‌ریزند، این‌ها سر خود من آمده است.

قضایا خیلی دارم، یکی را برای نمونه گفتم.

دوباره من مجبور می‌شدم که سطل را به چاه پنج متری بیاندازم، آب می‌کردم بازحمت، با سنگینی بالا می‌آمد، باز دوباره می‌ریخت. خیلی من ناراحت می‌شدم، ناچار بودم که بیایم لب حوض و یخ را بشکنم، در مشهد سرد می‌شد، وضو بگیرم و بروم، بعضی اوقات هم نزدیک بود از پاره‌ای از دعاهایم بیافتم.

یک استاد بزرگواری داشتم به او شرح دادم که چند شب است این‌طوری دارد می‌شود. فرمود: امشب لب چاه بگو: بگو فلانی دارد می‌گوید، اسم خودش را گفت، اگر شوخی با ما است بس است، اگر برای فضولی است که من را از کار بیاندازید، فلانی گفته است که پدرتان را می‌سوزانم.

من هم عین این عبارت را گفتم. سطل اول و دوم که خالی شد، گفتم من به فلانی گفتم، فلانی می‌فرماید: اگر شوخی است بس است دیگر و من را ول کنید. به قول بچه‌ها من را به حضرت

عباس ببخشید، و اگر جدی است و می‌خواهید من را از کار بیاندازید فلانی گفته است که پدرتان را می‌سوزانم.

تمام شد! راحت شدم.

گفتم قصص زیاد دارم. این‌ها موجوداتی هستند اغلب آن‌ها هم از این‌که تماس با بشر به طرق مختلفه می‌گیرند، سابق هم بوده است و چیز تازه‌ای نیست، از هزار سال یا دو هزار سال قبل بوده است.

ارواح نمی‌آیند، جن‌ها می‌آیند، همین‌ها می‌آیند و با مدیوم‌ها حرف می‌زنند، همین‌ها می‌آیند و میز را تکان می‌دهند، همین‌ها خبر می‌دهند، تا یک مقدار بیوگرافی پدر تو را می‌دهند، کارهایی که پدرت کرده است، می‌دهند، حالا سرش چیست؟ رمزش چیست؟ چطوری؟ پیشکش شما.

آن عالم مثل آینه است، یک صورتی‌که در آینه دیگری است وقتی آینه را جلوی آن گرفتید تو این هم می‌افتد، این‌ها خودشان را با روح پدر تو روبرو می‌کنند، منتقش در آن می‌شود، بعضی قسمت حالات او و نیات او و افکار او، آن‌ها می‌گویند.

این هم کلمه‌ای که برای فضلای مجلس گفته باشم.

غرض آن‌ها هم خراب کردن ما است، الان یک عده از جوان‌ها را در ایران، این پدرسوخته‌های جن‌ها، تناسخی کرده‌اند، که عقیده جوان‌ها این شده است که وقتی‌که روح از بدن خارج می‌شود به بدن دیگری می‌رود، یا بدن آدمی‌زاد یا بدن حیوان یا بدن جمادی، این مطلب را از بس که دروغ گفته‌اند به این مدیوم‌ها و وسیط‌ها ؟؟؟ 19:50، حالا جوان‌ها باور کرده‌اند. نه آقا این‌ها نیست، روح از بدن که رفت، دیگر به بدن دیگری نمی‌رود، نه بدن حیوان و نه بدن انسان. دور و کور نیست.

جن هست، به شکل‌های مختلفه هم متشکل می‌شود، «حتی الکلب و الخنزیر»، حتی به شکل سگ و خوک در می‌آید، این‌ها دو دسته هم هستند، یک دسته آن‌ها مومن و مقدس هستند مثل شما هستند، کاری به این کارها ندارند، فضولی نمی‌کنند، بلکه تقلید علما می‌کنند، یک عده مقلد مرحوم حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل بودند، در آن خلوتی‌که در مسجد کوفه چهل روز رفته بود، مساله‌گوی آن‌ها می‌آمد و فتواهای حاج حسین را می‌پرسید، می‌گفت: من مقلد شما هستم، یک عده هم مقلد دارید، بعضی فتاوی مشکل شده و آمده‌ام از شما بپرسم. چهل روز در آن خلوت پیش حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل آمد فتاوی را می‌پرسید و می‌رفت.

یک عده آن‌ها هم منافق و کافر هستند که علی بن ابیطالب7 به امر پیغمبر یک زمانی حرکت کرد و از زمین با ابری بلند شد و رفت و با ابری به زمین آمد.

این‌ها حرف‌های علمی خیلی دارد.

وقتی از او پرسیدند که کجا بودی؟ فرمود: یک دسته از جن‌ها منکر ولایت من بودند و دشمن بودند، یک دسته آن‌ها هم مومن بودند، رفتم با کفار آن‌ها جنگیدم، یک عده کشته شدند و یک عده فرار کردند.

جن‌ها کافر و مومن دارند، صالح و طالح دارند، قرآن می‌گوید: (قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ) [3] کسی گفت: یا رسول الله، من و 9 یا 10 نفر دیگر از نمارده، از آن یاغی و طاغی‌ها، از آن شیطان‌ها جنس جُلت، چون شیاطین از جن هستند، گفت به استراق سمع رفتیم. به آسمان رفتیم.

حالا آسمان کجا است این پیشکش شما، آسمان همین که بالای سر شما است، تا صد متر و هزار متر و پانصد هزار متر و یک میلیارد متر نیست، تمام آن‌چه که از ستاره‌ها می‌بینید، خواه با چشم بدون اسلحه، خواه با چشم مسلح، عینک‌دار، دوربین، تلسکوپ، تمام ستاره‌هایی که می‌بینید در این کهکشان، لااقل در این منظومه شمسی، تازه این آسمان اول است.

استراق سمع می‌کردند، ملائکه لوح محو و اثبات، سخنانی می‌گفتند، شیاطین به آسمان‌ها می‌رفتند و دزدکی گوش می‌دادند، ببینند ملائکه و فرشته‌های مدبرات امر چه می‌گویند. می‌گویند مثلا که هفته آینده می‌رویم آب دریا را سی متر بلند می‌کنیم و هفتصد هزار جمعیت را در پاکستان غرق می‌کنیم، یا دویست هزار نفر را مجروح می‌کنیم، دویست هزار نفر دیگر را از بی‌کسی می‌کشیم، من باب مثل.

خدا به حق پیغمبر بر این برادران مسلمان پاکستانی ما خودش ترحم بفرماید.

خدا به حق پیغمبر این شکنجه و بلایی که به این‌ها توجه کرده است ترمیم و جبران بفرماید.

من خیلی کباب شدم که امروز شنیدم.

ششصد هزار نفر مسلمان از دست رفتند. آب طغیان کرده است.

ملائکه این خبر را می‌دهند، این شیطان‌ها، جن‌های پلید که شیطان هم این‌ها هستند، این‌ها دزدکی گوش می‌دهند، یاد می‌گیرند، می‌آیند این‌جا و به رفقایشان می‌گویند، (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلى

أَوْلِيائِهِمْ) [4] کاهن‌ها و ساحرها و رمال و چمال‌ها و جن‌گیرها و این ردیفی که بودند، آن‌وقت این‌ها به مردم می‌گویند، چهار تا خبر را می‌گویند که راست در می‌آید، مردم مرید این‌ها می‌شوند، آن‌وقت یک دروغ اعتقادی را می‌گنجانند، یک خورده ؟؟؟ 25:40 باقلوای پنجم می‌ریزند، چهار پنج تا باقلوا می‌دهند می‌خورد، چاق می‌شود و به حال می‌آید و سر کیف می‌شود، تجدید قوی و نیرویش می‌شود، در باقلوای پنجم یک ذره هم ؟؟؟ می ریزند، او می‌خورد و بعد می‌میرد. این پدرسوخته جن‌ها این‌طور هستند، این شیاطین.

گفت: به آسمان اول رفتیم، من و نه نفر یا ده نفر دیگر برای استراق سمع رفتیم، همین‌که به آن‌جا رسیدیم و رفتیم گوش بدهیم که ملائکه چه می‌گویند، خبرها را بگیریم، یک وقت دیدیم که همین جوان آمد.

از عهد سلیمان تا عهد پیغمبر، حدود 2000 سال فاصله است.

همین جوان آمد. یک نیزه‌ای هم به دستش است، یک نهیب به ما زد. فرار کردیم. یک عده ما به فضا و هوا رفتند، من به سمت دریا رفتم.

حالا دریا کدام است؟ آیا همین دریاهای کره زمین ما است یا دریاهای دیگری در این فضا و جو؟

گفت: من به سمت دریا رفتم. با سرعت هرچه تمام‌تر.

سرع حرکت آن‌ها از نور بیشتر است. نور در هر ثانیه‌ای پنجاه هزار فرسخ حرکت می‌کند، سیصد هزار کیلومتر. این لنگرهای ساعت را دیدید که این‌طوری می‌شود، هر یک حرکت آن یک ثانیه است، نور در هر یک ثانیه پنجاه هزار فرسخ حرکت می‌کند، و این‌ها حرکتشان گاهی از نور هم سریع‌تر است.

گفت: یا رسول الله ترسم برداشت، زدم به طرف دریا با سرعت هرچه تمام‌تر، به محض این‌که به آن‌جا رسیدم، دیدم او همان‌جا ایستاده است و نیزه در دست دارد. با نیزه به پای من زد، پای من مثل یک خندقی شکافته و مجروح شد، زدم به دریا و در رفتم. هنوز از آن تاریخ تا الان اثر آن زخم به پای من باقی است و هنوز چرک و خون می‌دهد، آن‌وقت پایش را دراز کرد که هم پیغمبر و هم بعضی از اصحاب اثر جراحت را دیدند. این است که از آن تاریخ ترس برداشتم.

چشم من که به این می‌افتد زهره‌ام آب می‌شود.

اولا این در آسمان‌ها چه می‌کرد، بعد با چه سرعتی آمد، بعد چطور نیزه را زد که زخمش 2000 سال است خوب نشده است.

پیغمبر فرمودند: نترس این پسر عموی خودمان علی7 است، کاری به تو ندارد.

شکر خدایی را که پسر عموی ما را نگهبان آسمان‌ها کرده است.

این همان علی7 شما است، همان علی7 که ریسمان به گردنش انداختند.

در همان حالی که دست‌هایش را این‌طوری کرده است، هرچه بکنند راضی است و تسلیم امر خدا است، زیرا با پیغمبر عهد بسته است که تکان نخورد، هرچه بر سرش بیاید هیچ تکان نخورد، از جاده خارج نشود، تند نشود. با پیغمبر این معاهده را کرده است، آرام! هر بلایی که بر سرش بیاورند، در عین همین حال، حافظ سموات است، نه از حالا، از قدیم، بزرگواری علی7 به بدنش نیست، آن هم این بدنی که از رحم فاطمه بنت اسد3 آمده است، علی7 برای خودش بدن‌ها درست می‌کند، از هوای مجاور می‌گیرد و عرض به آن می‌دهد، کم و کیف می‌دهد، ؟؟؟ 32 اهل علم ملتفت می‌شوند که من چه می‌گویم، فعل و انفعال می‌دهد، اضافه به آن می‌دهد، از نه مقوله عرض، عرض می‌دهد به این هوا، به شکل خودش، تدبیر می‌کند و فرمان می‌دهد.

در یک شب چهل جا رفتن او این است. یکی آن بدنی است که از رحم فاطمه بنت اسد3 بیرون آمده است، همان بدنی که دیشب برای آقایان گفتم که در رحم مادرش حرف می‌زد و عقیل را منع کرد از این‌که دست بالای بت بگذارد، در رحم مادر صدا زد که برادر دستت را از بالای بت بردار، که مادرش به لرز آمد، حضرت به شکمش گفت: مادرت به قربانت برود، هنوز از رحم بیرون نیامدی قال و قول راه انداخته‌ای، دنیا را داری به هم می‌زنی، وقتی بیرون بیایی چه کار می‌کنی، مادر قربانت برود.

این یک بدن او است. 39 تا بدن دیگر هم می‌گیرد و فرمان می‌دهد، علاقه نفس به بدن، علاقه تدبیری است، در روزهای اول برای فضلای مجلس می‌گویم، وقتی علاقه، علاقه تدبیری شد نه اتحاد، اتحاد نبود، علاقه تدبیری شد دیگر فرق نمی‌کند این بدن یا این هوا، از هوا بدن درست می‌کند. این کار نوکرهای علی بن ابیطالب7 است، نه این‌که مقامی برای علی7 باشد.

بعضی نوکرهای علی7 از هوا بدن درست می‌کنند، به صورت خودشان فرمان می‌دهند.

شیخ الرئیس می‌گوید: «العارف یخلق بهمته» اگر کسی قوی شد، روحش قدرت و نیروی زیادی پیدا کرد، با همت و اراده‌اش خلق می‌کند، همان‌طوری‌که من و شما الان چشم‌هایمان را روی هم

می‌گذاریم، توی نفس خود مثلا یک باغچه‌ای را فکر می‌کنیم، فکر می‌کنیم یک گلستانی را که یک فرسخ در یک فرسخ کشش آن است، آبشار دارد، چمن‌زار دارد، آلاچیق ارد، نهرها دارد، گل‌ها دارد، بلبل‌ها دارد، تا فکر ما متوجه است آن باغچه در فکر ما موجود است، هیچ معونه‌ای هم ندارد، تا متوجه هستی، آن باغچه در فکرت هست، صرف نظر که کردی باغچه هم می‌رود.

همین عمل را بزرگانی که قوی النفس هستند در خارج می‌کنند، یعنی یک باغچه خارجی را فکر می‌کند، موجود می‌شود، مادامی‌که این متوجه باغچه است باغچه در خارج موجود است، تا این بزرگ توجه خود را منصرف کرد باغچه هم نیست می‌شود.

شیر پرده امام رضا7 از این ردیف است، نقشی که در پرده بود، نقش تکان نخورد، از پرده چیزی کنده نشد، یک نگاه به پرده کرد، و «العارف یخلق بهمته» شیری در خارج مورد توجهش شد، تا مورد توجهش شد، شیر موجود شد و باقی به توجه حضرت رضا بود، به محض این‌که توجه خود را منصرف کرد، شیر هم رفت به جایی‌که عرب نی بیاندازد.

علی بن ابیطالب7 نه همین است که با چشم زید و عمرو و بکر دیده شد، ضربت و شمشیر به او زدند، ریسمان به گردن او انداختند، به او بد گفتند، در خانه او را نشاندند، این یک پرده از پرده‌های پست علی7 است، علی7 یک جوهر بالاتری است، علی7 حافظ آسمان و زمین است.

یک روزی به سلمان خواست یک سر سوزن از احاطه وجودی خود را بنمایاند، یک تصرف کرد و چشم ملکوتی و برزخی او باز شد، نگاه کرد و دید علی بن ابیطالب7 هفت آسمان و زمین را در دستش گرفته است و با آن بازی می‌کند، مثا هفت تا گردویی که دست یک جوانی باشد بیاندازد به هوا و بعد بگیرد. پای علی علی بن ابیطالب7 هم معلوم نیست کجا است، سلمان نگاه کرد دید علی علی بن ابیطالب7 روی زمین نیست، البته علی علی بن ابیطالب7 روی پای خودش ایستاده است، زمین روی پای علی7 است، و دارد آن را حرکت می‌دهد، با هفت طبقه آسمان و زمین دارد بازی می‌کند.

علی7 این است.

خدا همه را با مرتضی علی7 محشور فرماید.

این نعمت بزرگی که ولایت علی است و به شما داده است از شما نگیرد.

در اولادهای شما جاری کند.

سه تا صلوات بفرستید.

دیروز گفتم که خضر7 و موسی7 کنار دریا نشسته بودند و مرغ آمد و چهار قطره برداشت، این‌ها حیران بودند و بعد یک جوانی راعی به صورت راعی آمد، در روایاتی دارد که من هستم آن راعی که رفتم و موسی7 و خضر7 را آگاه بر سر مطلب کردم.

فرعون یک آدم پول پرست و طلادوستی بود و در عین حال خیلی متکبر و متفرعن. حضرت موسی7 و هارون7 که خواستند پیش فرعون بروند مقداری وحشت داشتند، حضرت موسی7 به آن تند زبانی و چرب زبانی هارون7 نبود، هر دو حرکت کردند تا فرعون را دعوت کنند، فرعون هم از آن پدرسوخته ها بود از آن امپراطورهای قلدر خودخواه خودبینی که داد الوهیت و ربوبیت می‌زند و می‌گوید که مردم همه باید من را بپرستند، چه کسی جرات دارد که در مقابل او حرف بزند. یکمرتبه دید یک سواری آمده است که تمام زین و برگ و آلات و ادوات این اسب همه طلا است، لباس خود این عالم طلا است، سر تا پا غرق طلا است، خود این طلاها فرعون را جذب کرد و توجه او را برانگیخت، زیرا خیلی طلا دوست بود.

بنده و شما هم دوست می‌داریم، بدمان نمی‌آید، نهایت گیر ما نمی‌آید، و الا مثل جان آن را می‌خواهیم.

خیلی دوست می‌داشت، او غرق توجه به این جوان شد و رعب این جوان گرفته شد، در سایه این توجه و رعب موسی7 و هارون7 وارد شدند. موسی7 و هارون7 که اسکورت نظامی نداشتند، آجدان مخصوص نداشتند، زیر بقل بگیر و سلام و صلوات بفرستی نداشتند، موسی7 و هارون7 مثل دو نفر از شما کسبه متوسط، یک لباس‌های نسبتا فقیرانه‌ای داشتند. چه کسی این‌ها را به قصر فرعون راه می‌دهد؟

این دو که آمدند، آن طلایی، ؟؟؟ 42:10 به فرعون کرده بود، فرعون مثل آدم سر جای خودش بنشیند تا این‌ها بیایند و حرف‌هایشان را بزنند. این‌ها هم آمدند و حرف‌هایشان را زدند، فرعون به حرف‌ها گوش داد، ؟؟؟ 42:20 کوچک‌ترین تخطی بخواهی بکنی پدرت را در می‌آورم، طلاپوش هم هست.

به حرف‌های این‌ها گوش داد، این‌ها که رفتند، آن یارو طلاپوش هم رفت، سواره‌ای که آمده بود آن هم رفت، بعد فرعون به خود آمد، آن‌وقت ؟؟؟ پیش خدمت را خواست، گفت: پدرسوخته‌ها، این چه کسی بود که به این‌جا آمد؟ گفتند: کسی را ندیدیم. گفت: سواره‌ای که طلاپوش بود؟

در روایتی نقل کرده‌اند که حضرت امیرالمومنین7 فرمود: من بودم آن کسی‌که نزد فرعون رفتم، فرعون را تهدید کردم، ارعاب و تخویف کردم تا گوش به سخنان موسی7 و هارون7 بدهد.

مصلحت نمی‌دانم تندتر بروم، جلوتر بروم، فعلا تا همین‌جا بس است.

؟؟؟ 44 قدرت آن‌که دم زنم از جلال تو یا علی 7

نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی 7

مولاجان.

شده ماتِ عقل موحدین همه در جمال تو یا علی 7

چون نیافت غیر تو آگهی ز مقام حال تو یا علی 7

نبرد به وصف تو ره کسی به جز از مقال تو یا علی 7

مولاجان. مولاجان. علی7 جانم.

تو همان ملیک مهیمنی که به هشت جنت و نه فلک

شده ذکر نام مقدست همه ورد السنه ملک

پی جستجوی تو عارفان به طریقت آمده یک به یک

به خدا که احمد مصطفی به سما نزد قدم از سمک

مگر آن‌که داشت در این سفر طلب وصال تو یا علی 7

هله ای موله عاشقان تو چه شاهدی تو چه منظری

مولا جان.

به دو دیده‌ام چه تو گوهری چو تو جوهری

چه در انبیاء چه در اولیاء نه تو را است عِدلی و همسری

به کدام کس مَثلت زنم که بود مثال تو یا علی 7

سرهای شما تکان خورد، دل‌ها رفت، من خیال می‌کردم که تکان بیشتری می‌خورید و همه به زبان می‌گویید: یا علی7.

چه در انبیاء چه در اولیاء نه تو را است عِدلی و همسری

به کدام کس مَثلت زنم   که بود مثال تو یا علی 7

یا علی، یا ایلیا، یا بالحسن، یا باتراب7.

حل مشکل سرور دین شافع یوم الحساب

یا علی7.

یک عمر یا علی7 گفتیم، یک دقیقه جواب ما را بگو. از بچگی تا جوانی، از جوانی تا پیری، در هر گره و مشکلی گفتیم و می‌گوییم: یا علی7.

آقا به حق پسر عمه‌ات خاتم انبیاء لحظه مرگ گوشه چشمی به ما بفرما.

ما را از لحظه مرگ تا پایان محشر در سایه ولای خودت نگه بدار.

روز بیستم است، آقای ما در خانه افتاده است، آقا نمی‌تواند حرکت کند و مسجد بیاید، حال آقا خیلی سخت است، برویم و احوال او را بپرسیم.

حسب گفته «سپهر»، جمعا 36 فرزند علی7 دارد، 28 فرزند حسب فرمایش علامه مجلسی، 18 پسر دارد و چند دختر دارد، این‌ها همه دور بستر پدر هستند، بچه‌های فاطمه زهرا3 بالین بابا نشسته‌اند، بچه‌های دیگر پایین پای بابا هستند،

به به! عاشقانه اشک می‌ریزید، خوشا بر احوال شما. بچه‌ها عقب طبیب فرستادند، جراح بیاید، جراحت سر علی7 را معالجه کند، یک پزشک جراح مهم، صاحب کرسی، استاد در جراحی، در عراق نمره یک است، بنام «عصیر بن عمرو»، دنبال او فرستادند، بیا که پادشاه عراق و حجاز زخم برداشته است، بیا معالجه و مداوا کن، طبیب را آوردند، بچه‌ها همه نگران هستند، جراح چه بگوید، همه منتظر هستند که جراح بگوید ان‌شاءالله معالجه می‌شود، غصه نداشته باشید، ان‌شاءالله این زخم بهبودی پیدا می‌کند.

«عصیر بن عمرو» آمد، دستمال را از سر علی7 باز کرد.

من نمی‌خواهم امروز شما آرام باشید، می‌خواهم ناله‌های شما بلند شود، نمی‌دانم بچه‌های علی7 چه حالی داشتند.

وقتی دستمال از سر پدرشان باز شد، چشمشان به آن فرق شکافته افتاد، آن صورت پر خون، آن محاسن غرق به خون.

زخم سر را باز کرد، صدا زد بروید ریه گوسفند بیاورید، ریه‌ای که تازه باشد، ریه گوسفند آوردند، از وسط آن رگی را بیرون کشید، رگ را گذاشت بالای جراحت، در آن رگ دمید، رگ میان جراحت فرو رفت، رگ را بیرون کشید، همه بچه‌ها ایستادند، بی‌بی‌ام‌کلثوم3 و زینب3، دخترهای علی7، همه گوش به آواز هستند که ببینند طبیب چه می‌گوید، این کلمه را که طبیب گفت، خانه علی7 مثل محشر شد، پسرها و دخترها ناله افتادند.

می‌خواهم شما مرد و زن، بچه‌های علی7 هم بلندبلند بنالید، داد وا علیاه شما بلند شود.

به محض این‌که رگ را بلند کرد، صدا زد علی7، وصیت خود را بکن.

ای وای!

شمشیر لامذهب به مغز سرش کارگر شده است، علی7 دیگر چیزی از عمرت باقی نیست، داد بچه‌ها به «وا ابتاه» بلند شد.

یک کلمه دیگر بگویم و دعا کنم، می‌خواهم شما را کربلا ببرم.

بگویم این‌جا بچه‌های علی7 دور بستر پدر جمع شدند، یک جراحت به فرق پدر دیدند، ناله و فریاد می‌کنند، قربان دل اولاد حسین7، صبح روز یازدهم، کنار بدن برهنه،

«و راینه و شمر جالس صدره» [5]

روز جمعه است، خانه خدا، بعد از انجام وظیفه نماز و توسل مولا امیرالمومنین7.

خدا یک مشت گدا هستیم، به امید لطف و عنایت تو به خانه‌ات آمده‌ایم، دست توسل به ذیل ولای ولیت زده‌ایم، دور از کرم تو است که ما را ناامید کنی، «یا ارحم الراحمین و یا اکرم الاکرمین»

این صیغه استغفار را بر زبان جاری کنید، بعد هم چند نوبت آیه مبارکه (امن یجیب) به منظور فرج امام عصر7، فرج امام عصر7 مهمترین هدف این عالم است.

من این مقصد و هدف را مقدم می‌دارم بر حوائج شخصی خودم، خود من وجودم قیمت ندارد، فرض کنید در زاهدان یک پشه نباشد، چه می‌شود؟ هیچی. یک پشه باشد یا نباشد چه تاثیری دارد، در این عالم هر نفر ما از پشه هم حکم ما کمتر است، ولی وجود مسعود امام زمان7 قیم زمین و قیوم آسمان، رکن زمان و مکان به اذن خدای سبحان، این بزرگوار است که ظهورش با غیبتش، تفاوت به قدر وجود و عدم در اصلاح عالم دارد، دعا کنید خدا حضرت را برساند، عالم از این

منجلاب‌ها بیرون بیاید، عالم اصلاح بشود، به فرض من و تو ناخوش باشیم یا سالم، زنده باشیم یا مرده، خیلی اثری ندارد، در این عالم اثری ندارد.

من حاجتم فرج امام زمان است، شما هم اگر مانند من حاجت اولیه خود را فرج و ظهور امام زمان بدانید و به آن منظور آیه را بخوانید، در گشایش کارهای شخصیتان هم بهتر و سریع‌تر موفقیت حاصل خواهید کرد.

مع ذلک به منظور فرج امام زمان و حاجات شرعیه خودتان چند نوبت آیه مبارکه (امن یجیب) را بخوانید تا بعد در خانه خدا برویم.

با حال ناله و با صدای بلند، یکنواخت که همه بدانید چه می‌گویید و از خدا چه می‌خواهید، تا آن‌جایی هم که ممکن است با خودتان کاری کنید که چشم‌هایتان اشک آلود شود، کار یکنید که دلتان هم متوجه مطلب باشد.

خدایا به حق قرآن این جمع را از در خانه‌ات ناامید برنگردان.

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحیم)

(أَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوء) [6]

باسمک الاعظم، الاعز الاجل الاکرم، بموالینا المعصومین و ساداتنا الاطهرین و بمولانا و سیدنا الحجه المنتظر و امام الثانی عشر

با حال استغاثه و التجاء به درگاه خدا،

ده نوبت بلند:

یا الله

خدایا به اسم اعظمت در قرآن وبه سر سینه امیرمومنان7 و به روح مطهر خاتم پیغمبران همین ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح فرما.

دنیا را به ظهور موفورالسرور او دار عدل و امن و امان گردان.

همه این جمع را در رکاب ولایت انتساب آن، حضرت به خدمتگزاری و نصرتش موفق بفرما.

همه را در پناه امام عصر7 از جمیع خطرات و خطئات حفظ بفرما.

مشکلات همگانی همه ما را به حق حضرت بقیه الله7 سهل و آسان گردان.

گره از کار همه بگشا.

همه مسلمانان جهان را در پناه امام زمان از شر کفار حفظ فرما.

فتنه و فساد و آشوب کفار را به خودشان برگردان.

دول و ملل و ممالک اسلامی در حصار ولایت امام زمان7 مصون و مامون بدار.

بیماران ما را شفا بده.

قرض‌های ما را ادا بفرما.

پریشانی از کسب و کار و زرع و کشت ما دور گردان.

رفاه و رواج به کسب و کار، خیر و برکت به کشت و زرع، امن و امان به شهر و بیابان ما، عطا بفرما.

به حق امام زمان7 این نعمت ولایت را در اولاد ما هم جاری بفرما.

آن‌ها را هم در پناه صاحب الزمان7 از شرور و آفات شیطان حفظ فرما.

دین و ایمان ما و بچه‌های ما را تا دم مرگ صحیح و سالم نگهداری فرما.

گناهان ما را ببخش.

توفیق تقوی و پرهیز از گناه تا آخر عمر به ما عطا بفرما.

رفتگان ما را بیامرز.

ذوی الحقوق ما را بیامرز.

هرکس به ما حق عقلی و شرعی و عرفی داشته و از دنیا رفته است، مخصوصا آن‌ها که ما را تعلیم و تربیت به ولایت اهل‌البیت کرده‌اند، همه را بیامرز.

هرکس در این مسجد به قدر یک آجر کمک کرده است، زمین داده، آجر داده، سیمان داده، آهن داده، دو قران پول داده، برای ساختمان این مسجد یا در بقا این مسجد یا فرش و چراغ و سایر لوازم این مسجد، به قدر دو قران هرکس داده است و از دنیا رفته است، خدایا به حق محمد و آلش: او را بیامرز.

مطابق شئون عظمت خودت در آخرت به او عطا بفرما.

هرکس این‌جا به عنوان بندگی تو یک یا الله گفته است و از دنیا رفته است، خدایا به اسم اعظم الله خودت او را بیامرز.

به همه این از دنیا رفته‌ها از ثواب‌های مجالس ما سهم وافی عطا بفرما.

آن‌ها را با ما شریک در ثواب گردان.

آن‌هایی که زنده هستند، آن‌هایی‌که خدمت می‌کنند، به ظاهر این مسجد، پول می‌دهند، کمک می‌دهند، فرش می‌خرند، الان یک بدنه مسجد که این مخدرات محترمان، زن‌ها هستند قالی ندارد، مگر زن‌ها، بیچاره‌ها، چه تقصیری دارند، با مردها چه فرق دارند، آن‌ها هم خواهران مسلمان ما هستند، اتفاقا اهتمام و اهمیت و جدیت آن‌ها بیشتر از مردها است، این روا نیست که آن‌ها روی قالی باشند و شما روی زیلو باشید.

خدایا آن‌ها که پول داده‌اند و می‌دهند و فرش مسجد را آبرومند می‌کنند، سایر جهات مسجد را کمک می‌کنند، به ذات مقدست، عز دنیا و سعادت آخرت، مطابق شئون خودت به آن‌ها مرحمت بفرما.

آن‌هایی‌که باطن این مسجد را حفظ می‌کنند، به نماز جماعت می‌آیند، به قرائت قرآن می‌آیند، به پای موعظه و مساله می‌آیند، این‌ها عمران باطن مسجد است، باطن آن‌ها را از هر پلیدی و از هر تیرگی و تاریکی حفظ بفرما.

مومنین حاضرین، مومنات مخدرات، غیر از آن‌چه که گفتم، هر حاجت شرعی که دارند برآور.

عواقب امور را به خیر بگردان.

بالنبی و آله و عجل فرج مولانا صاحب الزمان.